



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی چهاردهم؛ یکشنبه ۱۶/۷/۱۳۹۱

بنا بر حرمت بیع مصحف، آیا معامله باطل است؟

این مسأله طبق مبنایی که انتخاب کردیم که بیع قرآن کراهت دارد، جایگاهی ندارد، ولی بنا بر مبنای حرمت بیع قرآن این سؤال مطرح است که آیا حرمت وضعی دارد یا خیر؟

نهی در معاملات علی الاطلاق موجب فساد نیست و اکثر متأخرین - و نیز شاید اکثر متقدمین - نیز این مطلب را پذیرفته‌اند که نهی در معاملات به طور مطلق موجب فساد نیست. بلکه اگر نهی به حاق تبادل از حیث قرار دادن ثمن در مقابل مثنی بگردد جای تأمل است، هرچند باز عقلاً این احتمال وجود دارد که قرار دادن ثمن در مقابل مثنی تکلیفاً حرام باشد، ولی وضعاً صحیح و مورد امضاء باشد. کما این که در این جا هم بعضی قائلند نهی موجب فساد نیست و ابوحنیفه گفته نهی در معاملات حتی مقتضی صحت نیز هست!

پس اگر نهی در معامله‌ای نه به خاطر نفس تبادل، بلکه به خاطر تطابق عنوان دیگری مانند بیع وقت النداء - که در حقیقت نهی از تفویض صلات جمعه و عدم تشاغل به صلات است - باشد، موجب فساد نیست.

اما این که در ما نحن فیه آیا نهی به نفس تبادل تعلق گرفته یا به عنوان دیگری، می‌توانیم بگوییم نهی به نفس تبادل تعلق گرفته است؛ زیرا این نهی در حقیقت برای آن است که قرآن مورد اکرام باشد و آن را مانند کالا تلقی نکنند. این که وقتی از حضرت در مورد بیع مصحف سؤال می‌کنند، در جواب کتاب را به خداوند

متعال مضاف می‌کنند و می‌فرمایند: «لَا تَشْتَرِ كِتَابَ اللَّهِ»، در واقع می‌خواهند بیان کنند که کتاب الله عظمت دارد، آن را به عنوان مثنی قرار نده یا وقتی می‌فرمایند «أَشْتَرِيهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُبَيِّعَهُ» [یعنی قرآن بالاتر از آن است که کسی آن را مبیع قرار داده و با آن کسب درآمد کند] پس اگر بیع قرآن حرام باشد، بدین معناست که نفس تملیک قرآن کریم در مقابل عوض؛ چون مصداق عدم تعظیم و یک نوع وهن به قرآن است، مبعوض می‌باشد و نهی به حاق تبادل تعلق گرفته است. ولی همان‌طور که بیان کردیم در چنین مواردی عقلاً این احتمال وجود دارد که فقط تکلیفاً حرام و مبعوض باشد، اما وضعاً مورد امضای شارع بوده و نقل و انتقال محقق شود. در اصول فقه نیز بیان کردیم امکان دارد چیزی تکلیفاً حرام باشد، اما وضعاً دارای اثر باشد، و در شرع نیز نمونه دارد؛ مثلاً در آیهی شریفه **﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾**^۱ نهی از سؤال کردن می‌کند، اما در عین حال می‌فرماید: **﴿وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدِّلْ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا﴾** یعنی اگر سؤال کنید، به شما پاسخ داده می‌شود. پس در ما نحن فیه نیز عقلاً امکان دارد که بیع مصحف فقط تکلیفاً حرام باشد، به این معنا که اگر کسی مرتکب این حرام شد، نقل و انتقال محقق می‌شود. کما این که بعضی با تمسک به اطلاق **﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾** گفته‌اند وضعاً صحیح است.

اما این کلام جای تأمل دارد؛ چون انصراف آیهی شریفه **﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾** از چنین مواردی بعید نیست؛ زیرا پذیرفتن این که مولایی بگوید این نقل و انتقال مبعوض من است، ولی در عین حال اگر این امر مبعوض را کسی مرتکب شد امضاء می‌کنم، عرفاً - نه عقلاً - مشکل است. بنابراین انصافاً تصمیم گرفتن در این جا مشکل است، گرچه مقتضای صناعه، اخذ به اطلاق و قول به صحّت است.

و در صورت شک، استصحاب عدم انتقال جاری است، هر چند این جا با احراز اطلاق^۲ آیهی شریفه **﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾** و عدم احراز انصراف، نوبت به استصحاب نمی‌رسد.

بله، با احراز انصراف و جریان استصحاب، معلوم می‌شود معامله باطل بوده و نقل و انتقال محقق نشده است که در این صورت اگر بایع مشخص باشد، باید به نحوی با او مصالح کند و اگر معلوم نیست و قیمت المثل قرآن به اندازهی وجه پرداختی باشد، بعید نیست بتواند تقاصاً قرآن را بردارد، ولی مشکل آن جاست

۱. سورهی مائده، آیهی ۱۰۱: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدِّلْ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ**

عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾

۲. حضرت استاد دام‌ظله در جای دیگر بیان فرموده‌اند آیهی شریفه اطلاق ندارد؛ چون در مقام بیان نیست. امیرخانی

که بایع هم خودش از کس دیگری خریده باشد!

حکم بیع مصحف به کافر

مسأله‌ی دیگری که مرحوم شیخ در این جا تبعاً للعلامة رحمته الله مطرح می‌فرماید - و در کلمات قبل علامه هم به گونه‌ای به آن اشاره شده، ولی ظاهراً اولین کسی که بالصراحه بیان فرموده علامه است^۱ - این است که اگر به همان نحوی که بیع مصحف^۲ به مسلم جایز است - به عنوان بیع قرآن یا بیع جلد، ورق و ادیم - به کافر بفروشد، جایز نخواهد بود.

ثم إن المشهور بين العلماء رحمه الله و من تأخر عنه عدم جواز بيع المصحف من الكافر

على الوجه الذي يجوز بيعه من المسلم.^۳

پس مرحوم شیخ می‌فرماید به همان روش روش صحیح هم به کافر بفروشد جایز نیست. مرحوم شیخ دو

۱. قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، ج ۲، ص ۹:

و يحرم بيع المصحف، بل يباع الجلد والورق، ولو اشتراه الكافر فالأقرب البطلان. و يجوز أخذ الأجرة على كتابة القرآن.

✓ منتهى المطالب في تحقيق المذهب، ج ۱۵، ص ۳۹۳:

لو اشترى الكافر مصحفاً، لم يصحّ البيع عندنا على أقوى القولين و به قال الشافعيّ و قال أصحاب الرأي: يجوز ذلك و يجبر على بيعه.

لنا: أنه يحرم عليه استدامة الملك فيحرم عليه ابتداءه، كسائر المحرمات. و لأنّ النبي صلى الله عليه وآله نهى عن المسافرة بالقرآن إلى أرض العدو؛ مخافة أن

تتاله أيديهم فلا يجوز تمكينهم من السبب لنيل الأيدي إياه.

۲. شیخ طوسی رحمته الله نیز در المبسوط به آن تصریح می‌کند:

✓ المبسوط في فقه الإمامية، ج ۲، ص ۶۲:

و المشرك ممنوع من شراء المصاحف إغزازاً للقرآن فإن اشترى لم يصح البيع و في الناس من قال يملكه و يلزم الفسخ و الأول أصح، و هكذا

حكم الدفاتر التي فيها أحاديث رسول الله صلى الله عليه وآله و آثار السلف و أقاويلهم حكمها حكم المصاحف سواء، و أما كتب الشعر و الأدب و اللغة و نحو ذلك

فشراؤها جائز لأنه لا حرمة لها.

✓ همان، ص ۲۳۲:

إذا رهن مسلم عبداً مسلماً عند كافر أو رهن عنده مصحفاً قيل فيه: قولان أحدهما يصح، و الثاني لا يصح و يوضع على يدي مسلم عدل، و هذا

عندي أولى لأنه لا مانع منه و أحاديث رسول الله و الأئمة عليهم السلام بمنزلة المصحف سواء، و إنما قلنا بجوازه لأنّ النبي صلى الله عليه وآله رهن عند أبي شحمة اليهودي

درعا فإذا كان الرهن عندهم صحيحاً و ما لا يصح منهم مسه أو استخدامه جعل على يدي عدل فيجب أن يكون صحيحاً.

۳. مصحف مثلثة الميم است؛ یعنی مُصْحَف، مِصْحَف و مِصْحَف هر سه صحیح است، هر چند به ضم ميم مشهور است.

۴. كتاب المكاسب، ج ۲، ص ۱۶۱:

ثم إن المشهور بين العلماء رحمه الله و من تأخر عنه عدم جواز بيع المصحف من الكافر على الوجه الذي يجوز بيعه من المسلم؛ و لعلّه لفحوى

ما دلّ على عدم تملك الكافر للمسلم، و أن الإسلام يعلو و لا يعلى عليه؛ فإنّ الشيخ رحمه الله قد استدللّ به على عدم تملك الكافر للمسلم، و من

المعلوم أن ملك الكافر للمسلم إن كان علواً على الإسلام فملكه للمصحف أشدّ علواً عليه؛ و لذا لم يوجد هنا قول بتملكه و إجباره على البيع، كما

قيل به في العبد المسلم. و حينئذٍ، فلو كفر المسلم انتقل مصحفه إلى وارثه و لو كان الوارث هو الإمام.

دلیل بر این مطلب اقامه می‌کند:

ادله‌ی حرمت بیع مصحف به کافر

۱. فحوای عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر.

۲. روایت معروف «الاسلام یعلو و لایعلی علیه».

شیخ رحمته عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر را مفروغ^۱ عنه گرفته و دلیلی بر آن اقامه نمی‌کنند، ولی سه دلیل می‌توان بر آن اقامه کرد:

ادله‌ی عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر

۱. آیه‌ی شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱.

در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: خداوند سبیلی برای کافر علیه مؤمن قرار نداده است و می‌تواند دلیلی بر عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر باشد؛ زیرا چه سبیلی بالاتر از این که کافری مالک عبد مسلم شود به نحوی که عبد مسلم در تحت سیطره‌ی کافر باشد و هیچ اراده‌ای از خود نداشته باشد «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»^۲!

از زمان شیخ طوسی رحمته و شاید قبل از آن به این آیه‌ی شریفه برای عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر تمسک شده^۳ و حتی علامه رحمته در کتاب شریف نهج الحق^۴ بر بعضی فتاوی‌ای ابوحنیفه تشنیع کرده و فرموده

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۱.

۲. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۷۵: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

۳. الخلاف، ج ۳، ص ۱۸۸.

۴. اگرچه کافر عبد مسلم، لا ینعقد الشراء، و لا یملکه الکافر. و به قال الشافعی فی الإملاء. و قال فی الأم: یصح الشراء و یملکه، و یجبر علی بیعه. و به قال أبو حنیفة و أصحابه.

دلیلنا: قوله تعالی «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» و هذا عام فی جمیع الأحکام. ✓ همان، ص ۱۹۰.

۵. إذا وكل مسلم كافرا فی شراء عبد مسلم لم یصح ذلك. و للشافعی فیہ قولان.

دلیلنا: قوله تعالی «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» و هذا عام فی جمیع الأحکام. ۴. نهج الحق وكشف الصدق، ص ۴۸۶.

ذهبت الإمامیة: إلى أن الكافر لا یصح أن یشتری مسلما، و لا ینعقد البیع. و قال أبو حنیفة: ینعقد. و قد خالف قوله تعالی: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ

مخالف این آیهی شریفه است، پس ابوحنیفه با این فتاوی مخالف با قرآن کرده است.

بررسی دلالت آیهی شریفه

قطعاً مقصود از سبیل، سبیل تکوینی نیست؛ چون می‌دانیم خداوند متعال راه را برای کفار، حتی نسبت به پیامبران و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نیز باز گذاشته تا بتوانند بر آنها مسلط شوند، مثلاً ابراهیم خلیل را در آتش انداختند، حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام را شهید کردند، ائمه علیهم‌السلام را به شهادت رساندند، بنابراین مراد از سبیل، همان‌طور که در روایت^۱ امام رضا علیه‌السلام آمده، سبیل تکوینی نیست، پس باید سبیل تشریحی مراد باشد.

سبیل تشریحی هم التزام به عموم آن مشکل است؛ زیرا شیخ طوسی رحمته‌الله همان‌جا که فرموده بیع عبد مسلم به کافر جایز نیست چون ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ در چهار مسأله‌ی بعد در مورد اجبر شدن مسلمانی برای کافر می‌فرماید:

إذا استأجر كافر مسلماً العمل في الذمة، صح بلا خلاف. و إذا استأجره مدة من الزمان شهراً أو سنة ليعمل له عملاً، صح أيضاً عندنا. و اختلف أصحاب الشافعي، ففهم من قال: فيه قولان كالشراء و منهم من قال: لا يصح قولاً واحداً.

للكافرين على المؤمنين سبيلاً.

ص ۵۴۲، همان، ✓

ذهبت الامامية الى انه لا يقتل المسلم بالذمي و قال ابوحنيفه يقتل و قد خالف قوله تعالى ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾. ﴿لا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.

۱. عيون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۳:

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرُّضَا علیه‌السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْمًا يَزْعُمُونَ... قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ فِيهِمْ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام لَمْ يُقْتَلْ وَ أَنَّهُ الْقَيْ سَبِيَّهُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدِ الشَّامِيِّ وَ أَنَّهُ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رَفَعَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه‌السلام وَ يَحْتَجُّونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ فَقَالَ: كَذَبُوا عَلَيْهِمْ غَضَبَ اللَّهِ وَ لَعْنَتَهُ وَ كَفَرُوا بِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ صلوات‌الله‌عليه‌وآله فِي إِخْبَارِهِ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام سُقِطَ وَ اللَّهُ لَقَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام وَ قَتَلَ مَنْ كَانَ خَيْرًا مِنَ الْحُسَيْنِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ وَ إِنِّي وَ اللَّهُ لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ بِاغْتِيَالٍ مَنْ يَغْتَالِي أَعْرِفُ ذَلِكَ بِعَهْدٍ مَعَهُودٍ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلوات‌الله‌عليه‌وآله أَخْبَرَهُ بِهِ جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ فَإِنَّهُ يَقُولُ: لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِكَافِرٍ عَلَى مُؤْمِنٍ حُجَّةً وَ لَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ كُفَّارٍ قَتَلُوا النَّبِيَّ بَغَيْرِ الْحَقِّ وَ مَعَ قَتْلِهِمْ إِيَّاهُمْ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِ صلوات‌الله‌عليه‌وآله سَبِيلًا مِنْ طَرِيقِ الْحُجَّةِ.

دلیلنا: ان الأصل جواز ذلك، و المنع يحتاج إلى دليل.^۱

در حالی که اجیر شدن مسلمان برای کافر یک نوع سبیل است.^۲

همچنین لازمه‌ی اطلاق داشتن آیه‌ی شریفه و این که هیچ کافری، هیچ وقت نمی‌تواند سبیلی بر مسلمان داشته باشد، آن است که بگوییم هیچ کافری نتواند در محکمه علیه مسلمان اقامه‌ی دعوا کند! پس نمی‌توان به این اطلاق ملتزم شد و باید ببینیم آیه‌ی شریفه در کنار آیات دیگر چه سیاقی دارد. این آیه‌ی شریفه در سوره‌ی مبارکه‌ی نساء قرار دارد، در آیه‌ی شریفه‌ی قبل می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدَّوْا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾

و خداوند [این حکم را] در قرآن بر شما نازل کرده^۳ که هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و استهزاء قرار می‌گیرد، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند و گرنه شما نیز همانند آنان خواهید بود. خداوند منافقین و کافرین را همگی در دوزخ جمع می‌کند.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۴

[منافقان] همانها هستند که پیوسته مراقب هستند، پس اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند: آیا ما با شما نبودیم؟! و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما بر شما چیره نبودیم و مؤمنین را از شما منع نکردیم؟! پس خداوند در روز قیامت میان شما حکم می‌کند و هرگز برای کافران علیه مؤمنان راه قرار نداده است.

همان‌طور که ملاحظه فرمودید سیاق آیه‌ی شریفه مربوط به روز قیامت است؛ زیرا می‌فرماید ﴿فَاللَّهُ

۱. الخلاف، ج ۳، ص ۱۹۰.

۲. با توجه به این که شیخ طوسی رحمته الله در مسأله‌ی عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر و حتی وکیل گرفتن مسلم کافر را برای خرید عبد مسلم، به آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ تمسک می‌کند و در هر دو جا می‌فرماید: «و هذا عام في جميع الأحكام» قاعدتاً مرادشان در این مسأله باید این باشد که اجیر شدن مسلمان برای کافر را مصداق سبیل نمی‌دانند؛ نه این که آیه‌ی شریفه عمومیت ندارد. امیرخانی

۳. ظاهراً مراد آیه‌ی ۸۶ سوره‌ی مبارکه‌ی انعام است که می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾. امیرخانی

۴. سوره‌ی نساء، آیات ۱۴۰ و ۱۴۱.

يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ بنابراین ادامه‌ی آیه‌ی شریفه هم که می‌فرماید ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ بیشتر با این سازگار است که مربوط به روز قیامت باشد؛ یعنی اگر منافقان کافر در دنیا می‌توانستند با نفاق فریب دهند - به این صورت که اگر مؤمنان پیروز می‌شدند می‌گفتند مگر ما با شما نبودیم؟! و اگر کافران نصیب، بهره و سبیلی بر مؤمنان پیدا می‌کردند می‌گفتند: آیا ما شما را کمک نکردیم؟! - در روز قیامت دیگر خداوند حکم می‌کند و راه را بر منافقان کافر بسته است.

روایتی^۱ هم که در ذیل آیه‌ی شریفه وارد شده، سبیل را به حجت معنی کرده است - هرچند از لحاظ سند ناتمام بوده و متن آن هم دارای اشکال است - یعنی خداوند متعال برای کافران علیه مؤمنان حجتی قرار نداده است.

پس با توضیحاتی که بیان کردیم نمی‌توانیم به اطلاق آیه‌ی شریفه تمسک کرده و بگوییم در عالم تشریح، کافر هیچ نوع سبیلی بر مؤمن ندارد [بلکه مربوط به موارد خاص است] و نظیر روایتی است که می‌فرماید: «الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ»^۲ که نمی‌توان ملتزم شد هر مسلمانی هر حقی دارد و هیچ نقصانی ندارد، بلکه تطبیق شده بر مسأله‌ی ارث که اگر کافری مسلمان شد، در مورد ارث چیزی از او کم نمی‌شود، بلکه اضافه می‌شود؛ یعنی اگر کافری از دنیا رفت و وراثت کافر و مسلمان داشت، فقط به مسلمان می‌رسد؛ نه این که دیگر همه چیز به مسلمان برسد؛ مثلاً اگر کافری به کافر دیگری هبه کرد، آن هم به مسلمان برسد!

تقریر و تنقیح متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

۱. همان روایت عیون الاخبار که در قبل گذشت.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، کتاب الفرائض و الموارث، ابواب موانع الارث، باب ۱، ح ۸، ص ۱۴ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴: [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيِّ أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ كَانَ بِالْيَمَنِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَقَالُوا: يَهُودِيٌّ مَاتَ وَتَرَكَ أَخًا مُسْلِمًا فَقَالَ مُعَاذٌ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ فَوَرَّثَ الْمُسْلِمَ مِنْ أُخِيهِ الْيَهُودِيَّ.